

هویت فلسفی تهران، نمادی برای ملیت ایرانی

محمد علی فتح‌الهی*

چکیده

تأسیس تهران را باید نمادی برای هویت ملی ایرانی تلقی کرد. تهران صرفاً یک پایتخت در عداد پایتخت‌های دیگر نیست، بلکه علاوه بر آن پدیده‌ای است که حیات و زندگی فلسفی دارد و احکام فلسفی را ظاهر می‌سازد. ویژگی مهندسی‌ساز بودن تهران و انفراد ساکنان آن را می‌توان در این جهت مؤثر دانست. تهران، انتظاری را برآورده کرد و تخیلات و انتظاراتی را سبب شد. جایگاهی در داخل کشور و موقعیتی در عرصه بین‌المللی یافت. ادراک واقعیت‌ها از تهران گذشته و مآلاً کنونی، به درک مناسب‌تر زندگی امروز هر ایرانی با همه زوایای آن منجر می‌شود. این داشته‌ها تهران هم مربوط به جغرافیای آن است و هم در گرو زمان تأسیس و تحولات و پیشرفت آن است. شکل‌دهی به تخیل‌های سیاسی و اجتماعی جدید، نیازمند بازآفرینی‌های تاریخی جدیدتر و برساخت‌های اجتماعی تازه‌تری از واقعیات تاریخی گذشته است. این مقاله با چنین هدفی، به سراغ امر پایتختی تهران و شکل‌گیری هویت جدید آن رفته است و آن را در بستر تحولات نیمه اول قرن سیزدهم هجری مورد توجه قرار می‌دهد.

کلیدواژه‌ها: تهران، هویت ملی، فلسفه، قاجار، ایران.

* استایار پژوهشکده نظریه‌پردازی سیاسی و روابط بین‌الملل پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

fathollahi@ihcs.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۲/۱۸، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۴/۲۵

۱. مقدمه

تحولات تاریخی، زمینه های شکل گیری نظام سیاسی کنونی جامعه ایرانی را در بستر تکوین و تکامل هویت ملی، فراهم آورده است. تجربه جمهوری اسلامی هم باعث شد که اشکال گوناگون میراث تاریخی، تمدنی و فرهنگی ایرانی به نحو مطلوب، متوازن و ثمربخشی ادغام شوند و تجربه موفق شکل دهی نظام سیاسی جدید را ارائه دهند. این ادغام موفق تجربه تاریخی در تجربه معاصر، رابطه مستحکم و منسجمی میان گذشته، حال و آینده را بوجود آورده است. شکل گیری نظام جمهوری اسلامی و مناسبات نوینی که اکنون در جامعه سیاسی ایران وجود دارد، مبنایی گردیده است که نوعی بازاندیشی، بازتعریف و باز آفرینی در تمام وجوه گوناگون تجربه های تاریخی ایرانی شکل بگیرد. به تعبیر دیگر سایه وضعیت امروز هویتی ایران بر تجربه تاریخی جامعه ایرانی گسترده است و بازبینی و ارزیابی انتقادی آن تجربه ها هم از منظر وضعیت امروزین انجام می گیرد. اما شکل دهی به تخیل های سیاسی و اجتماعی جدید، نیازمند بازآفرینی های تاریخی جدیدتر و برساخت های اجتماعی تازه تری از واقعیات تاریخی گذشته می باشد. این مقاله با چنین هدفی؛ مورد پایتختی تهران و شکل گیری هویت جدید آن را انتخاب نموده است و آن را در بستر تحولات نیمه اول قرن سیزدهم هجری مورد توجه قرار می دهد.

۲. ساختار روابط قدرت در نیمه اول قرن سیزدهم:

در آغاز قرن سیزدهم هجری، دولت قاجار در تداوم فضای قرن دوازدهم هجری، قدرت را در دست گرفت و سعی کرد مجدداً و به نوعی دوره صفویه را بازسازی کند. دوره قاجاریه، بازگشت به صفویه تلقی می شد؛ هرچند که دوره ای متمایز از عصر صفوی را به نمایش گذاشت. در نبود حکومت صفوی، ایل قاجار مناسب ترین شرایط را در میان طوایف بزرگ قزلباش دارا بود که بتواند خلأ قدرت را پر کند و تا حدی هم به مطالبات جدیدی که شکل گرفته بود، پاسخ دهد. دوران هرج و مرج و ملوک الطوائفی قرن دوازدهم هم به اعتبار اجتماعی این طایفه افزوده بود. مضافاً اینکه علیرغم سنت صوفیانه خود، وجهه مذهبی و تشّرع بیشتری را نسبت به طوایف دیگر از خود نشان می داد. البته در عین حال نمی توان از هوش، موقع شناسی، سماجت و مدیریت سیاسی بنیانگذار سلسله قاجاری چشم پوشید. به هر حال روی کار آمدن این سلسله

باعث پیدایش مناسبات جدید قدرت در جامعه ایرانی گردید که در نوع خود بی سابقه بود.

عبور از دوران محنت بار قرن دوازدهم که با تأسیس سلسله قاجاریه توأم گردید؛ حس رضایتی را در جامعه پدید آورد. اطمینان نسبی وجود داشت که سنتهای حکومتی ایران مراعات شود و دوره اقتدارهای نامطمئن چون قدرت نادر و کریم خان که قائم به شخص بود و با مرگ آنها به تشنج بیشتر می انجامید؛ سپری شده باشد. تشبه به حکومت صفوی و بزرگداشت خاطره شاهان صفوی، تا حدی برای جامعه ایرانی آرامش بخش بود. از طرف دیگر به رسمیت شناختن جایگاه علمای دینی که دوران سختی را در دوره فترت پس از صفویه سپری کرده بودند و شاهد به خطر افتادن کیان مذهب تشیع بودند؛ فضای بسیار مساعدی را از نظر تنظیم رابطه دولت، مردم و علمای دینی نوید می داد.

تضییقات دوره نادر شاه، موجب اتکای بیشتر روحانیت به مردم و تقویت ارتباط مردم و علما را باعث شد. پس از دوره افشاری و زند، علما دیگر به موقوفات و دولت وابسته نبودند. این دستاورد ناخواسته سیاستهای نادری بود که علما و مردم را تکیه گاه و یاور همدیگر قرار داد. البته بازسازی جدیدی هم که در حوزه رهبری دینی توسط اصولیین صورت گرفته بود و سازمان و اقتداری که فراهم آمده بود، امکان تکرار آن مضیقه ها را تا حد زیادی کم می کرد. در واقع فراغت آقا محمد خان قاجار از کشمکشهای مربوط به تصاحب قدرت، همزمان با نمایان شدن سازمان اجتماعی روحانیت و اقتدار آن گردید. این امر به نوبه خود منجر به شکل گیری ساختار جدیدی از قدرت سیاسی می شد که قدرت غیر دولتی و متکی به مردم روحانیت را نمایان می کرد. در این شرایط، قاجاریه برای عبور از نگرانی نسبت به قبایل و طوایف مدعی حکومت، درصدد بهره برداری سیاسی از جایگاه روحانیت و علمای دینی برآمد. همین امر نیز به نوبه خود، رشد قدرت اجتماعی و سیاسی علما را در پی داشت.

البته در مراحل اولیه تأسیس سلسله قاجار، عوامل نظامی، دست بالا را در تحولات سیاسی در اختیار داشت و قاجارها همانند دیگر طوایف، فی نفسه چندان قرابتی با علمای دینی نداشتند. اساس عشیره ای حکومت قاجار، در ابتدای دوره آقا محمدخان مشهود بود و نظام ایلی آنان جایی برای نفوذ قابل ملاحظه روحانیت باقی نمی گذاشت و به علما امکان نمی داد که نفوذ زیادی در امور دولتی به دست آورند. دولت قاجار مثل اکثر دولت های ایرانی بدون مشارکت مردم و حضور فعال روحانیت شکل گرفت

و به هیچ وجه سؤالی درباره نقش و حدود اختیارات سیاسی علمای دینی مطرح نبود. در نخستین مراحل شکل گیری قدرت قاجارها و در زمانی که هنوز معلوم نبود که حکومت آقامحمد خان چه میزان استمرار و قوام خواهد یافت، روحانیت چون دوران پیش از آن در حاشیه قدرت سیاسی مرکزی قرار داشت. در عین حال که نفوذ قابل توجهی در ولایات و مناطق گوناگون کشور و عمدتاً در مراکز شهری داشت.

به هر حال همزمان با فرایندی که به استقرار حکومت قاجار منجر شد، جریاناتی هم به طرح دعای سیاسی و اجتماعی نهاد در حال رشد روحانیت منجر گردید. روحانیت تدریجاً و با تکیه بر موقعیت اجتماعی خود بود که به عرصه سیاست کشیده شد. تلاش برای گسترش و تعمیق این موقعیت اجتماعی، می توانست موقعیت بهتری را برای روحانیت بوجود آورد و مسیر رقابت ها را به نفع او تغییر دهد. بطور کلی تحرکی در همه کشور پیدا شده بود که همه فکر می کردند با فعالیت زیادتر می توانند دایره نفوذ خود را گسترش دهند. این امر بویژه در مورد قدرت نوظهور و نسبتاً ناشناخته علمای دینی وجود داشت که با حمایتهای مردمی رو به تزاید بود.

بنابر این منازعات نوین قدرت توأم با تعامل و همکاری، پدیده ای بود که نه میان ایلات و طوایف گوناگون، بلکه میان قدرت غیر دولتی روحانیت و نهاد سلطنت شکل گرفت. هرچند که ابعاد این ساختار جدید برای دو طرف ناشناخته بود و رفتار احتیاط آمیز هر دو را در پی داشت. فاصله تاریخی بین دولت و مردم، این بار با اقتدار مردمی روز افزون روحانیت، ابعاد جدیدتری پیدا کرد. پدیده ناکارآمدی دولت هم به نهادینه شدن این شکاف بین دولت و مردم کمک کرد. به این ترتیب در عرصه سیاسی، به جای نظام تک ساحتی عصر صفوی، نظام دوگانه ای پدید آمد که قدرت سلطنت را در یک سو و قدرتهای ملی و مردمی به رهبری علمای دینی را در طرف دیگر قرار می داد. این وضعیت که در تاریخ ایران بی سابقه بود؛ بتدریج ویژگی هویت ملی ایرانی شد و مناسبات سیاسی ایران را تحت تأثیر قرار داد.

حکومت قاجار خصوصاً در ابتدای تأسیس خود می دانست که مردم ایران پادشاهی آنها را مشروع نمی دانند و لازم بود که اقدام به تدارک مبانی مشروعیت خود نماید. بنابراین به هر وسیله می خواستند تا مشروعیت نداشته را به دست آورند و قدرت عریان خود را به اقتدار پذیرفته شده نزد جامعه تبدیل کنند. انتساب به صفویه و پیروی از الگوی آنها در حمایت از علمای دینی و نشر مذهب تشیع، راهبردی بود که قاجار برای تأمین مشروعیت حکومت خود انتخاب نمودند. شایعه ای که آقا محمد خان را از نسل شاه

سلطان حسین صفوی معرفی می کرد، رواج داده شد تا با این مبنا بتوانند پایگاه اجتماعی و وسیعتری را برای حکومت خود تدارک نمایند. بطور کلی اظهار دیانت برای جلب احترام عامه، مفید و حتی لازم می نمود و مواضع دینی شاه قاجار، راهی برای تثبیت حاکمیت و کسب مشروعیت و مقبولیت سیاسی و دینی در میان مردم نسبت به دولت بود. فتحعلی شاه هم با توجه به نفوذ روزافزون علما، برای تثبیت و تحکیم و مشروعیت دادن به حکومت خود، درصدد جلب نظر آنان مطابق با الگوی صفویه برآمد که دعوت عام از علمای عتبات مقدسه و سایر بلاد ایران، به اقامت در تهران از مصادیق برجسته آن بود. پیتر آوری می نویسد:

به نظر می رسید که آقامحمدخان و فتحعلی شاه که هر دو برای تأسیس و حفظ سلسله خود به حمایت علما نیاز داشتند، تمایل بر این داشتند تا علما را در ایران نگه دارند و در این زمینه به گونه زیرکانه ای مانند سلاطین صفویه رفتار کردند.

(آوری، ۱۳۶۸: ۶۹)

اما به رغم اینکه فتحعلی شاه توجه زیادی به روحانیت نشان می داد، دخالت آنها در امور داخلی کشور کمتر از دخالت در اموری مانند جنگ با کشور خارجی چون روسیه بود. این مسأله نشان دهنده عدم تمایل واقعی شاه به دخالت روحانیون در امور سیاسی داخل کشور بود هرچند که بطور ضمنی پذیرفته بود که محکوم به نظارت پیوسته علما می باشد. حامد الگار می نویسد:

در سراسر دوره حکومت فتحعلی شاه می بینیم که شاه، نسبت به علما احترام پایداری قائل است؛ با بسیاری از آنان دوستی نزدیک و با دوامی دارد و به شرکت آنان در امور حکومت راضی است، اما به رغم این وضع، خودکامه ای بود با اقتدراتی به راستی بی لگام و چنین ماند. بنابراین، ناگزیریم بپرسیم که آیا اظهار ارادت او نسبت به علما ادعایی بیش نبوده است و گرنه علت آن چیست؟

(الگار، ۱۳۶۹-۱۲۵)

این تناقض از آنجا ناشی می شد که علما و دولت در ظاهر، روابط صمیمی با هم داشتند، اما در واقع از یکدیگر دلخوش نبودند. از سویی، علما، حکومت قاجاری را مشروع نمی دانستند و حتی در برخی موارد به صراحت از آن به «حکومت جور» تعبیر می کردند. در واقع به ناچار به مماشات با آن رو آورده بودند و از سوی دیگر، حکومت نیز تمایل چندانی به روحانیت و دخالت آنها در سیاست نداشت و برای کسب مشروعیت و مقبولیت و تحکیم سلطه خویش به این رابطه و تعامل تن داده بود.

در مواردی هم که اقتضای قدرت بود، تعارفات کنار گذاشته می شد و چهره عریان آن نمایان می گردید. حوادث پایانی دوره فتحعلی شاه و تغییر رفتار او با روحانیان و مردم باعث شد که حسن ظن اولیه نسبت به حکومت او از بین رود. وضعیتی که در دوران محمد شاه قاجار به اوج رسید و به نوعی ماهیت حکومت قاجاری را نشان می داد. مردم و علمای دینی هم می توانستند درک واقعبینانه تری از مناسبات خود با آن دولت را داشته باشند.

در این دوره تاریخی، نقش ایران در عرصه سیاست جهانی، حاشیه ای می شود و فاصله از مرزهای رشد و پیشرفت، روز به روز بیشتر می گردد. تسخیر هندوستان توسط انگلیسیها و حضورشان در جنوب ایران و آثار جنگهای ایران و روس هم در سیاست ایران خودنمایی می کند. استعمار غربی هم با تجربه پروتستانتیزم در اروپا، شروع به مذهب سازی و مداخله در جهان اسلام می کند و کشورهای اسلامی مواجه با بحران فرقه های گوناگونی چون وهابیت و بایبه می شوند. شکست در جنگهای ایران و روس، خاطره تلخ ملی برای مردم بود که به نوبه خود آثار منفی بر شخصیت جامعه داشت. هر چند که آثار غیر مستقیم در فرایند تکوین و اصلاح هویت جامعه، داشت. با تصویری که از فضا و بستر سیاسی، اجتماعی و دینی نیمه اول قرن سیزدهم ارائه شد، می توان اهمیت نقش پایتختی تهران را مورد توجه قرار داد. همچنین انتظاری را درک نمود که ناخواسته بر تهران تحمیل می شد تا بتواند گره گشای فکری و عملی برای تکاپو های هویت ملی ایرانی گردد. البته چونان هر فرصتی که امکان تبدیل شدنش به تهدید قابل پیش بینی است؛ تهران هم می توانست چنین نقش دوگانه ای را داشته باشد.

۳. پایتخت جدید دولت قاجاری

قریب به دو بیست و سی سال از پایتختی تهران می گذرد. پاسخ به این پرسش که چرا آقامحمدخان در میان شهرهای بزرگ تاریخی و پررونق آن زمان، ده - شهری نه چندان متمدن، خوشنام و حتی تا حدی ناشناخته در پهنه سرزمینی ایران را به پایتختی انتخاب می کند؛ نیازمند روشنگری های تخیلی است. تهران کوچک و بدون تجربه معنادار سیاسی و حتی عقبه شهرنشینی قابل توجه در اواخر قرن دوازدهم هجری شمسی، پایتخت این سرزمین کهن می گردد تا بتواند در عصر هجوم همه جانبه مدرنیته غربی به حفاظت از هویت ملی ایرانی و یکپارچگی و کلیت سرزمینی آن موفق شود. حاکمان

قاجاری چه آرمان و چه تصویری از اوضاع زمان و مشکلاتشان داشتند که تهران را به پایتختی گزیدند و تهران چگونه توانست نقش آفرینی تاریخی خود را داشته باشد. چه امکانی در تأسیس تهران بوجود می آمد که در شهرهای با سابقه پایتختی نبود و حاصل نمی شد. این امکان را باید فراتر از صرف تسهیل حکومت برای طایفه قاجار تلقی کرد. آقا محمد خان قاجار، تهران را انتخاب نمود که از جهت موقعیت و مرکزیت جغرافیایی مناسب بود و مهمتر این که هیچ گونه سنت سیاسی و حکومتی را به همراه نداشت که بر دولت جدید تحمیل کند. پایتختی که از قبل شکل گرفته باشد، دارای نیروهای اجتماعی مؤثری است که حکومت را تحت فشار قرار می دهند و حکومت نمی تواند به راحتی منویات خود را پیاده کند و همچنین سایه سنگین حکومت‌های قبلی احساس می شود. خان قاجار نمی خواست این سایه سنگین را تحمل کند و مجبور به رعایت سنت‌های قبلی شود. پایتخت جدید ایران، در یک محیط مردمی با سوابق و ویژگی‌های خاص تاریخی بوجود نیامد که آن سوابق بتوانند خصوصیات خود را بر حکومت تحمیل نمایند. جالب است که این سنت تغییر پایتخت توسط سلسله های حکومتی جدید، در مورد تهران محقق نشد. برای اولین بار سقوط سلسله های قاجار و پهلوی، باعث تغییر پایتختی ایران نگردید و پایتختی تهران به واقعیتی فراتر از سلسله های حکومتی تبدیل شد. تهران تجلی جامعه معاصر ایرانی می شود که معنایش را در تغییر متناسب با یک مواجهه تاریخی جستجو می کند. مواجهه با تحولات زمانه که با اتکا به یادگارهای تکامل یافته ای از تاریخ ایرانی و اسلامی صورت می گیرد. شهری آرمانی را نمایش می دهد که بازنگری در ساختار پیچیده مناسبات و عرف های اجتماعی را امکان پذیر می سازد.

آقا محمدخان قاجار برای انتخاب پایتخت، سراغ هیچ یک از شهرهای بزرگی که سابقه ای در این زمینه داشتند؛ نرفت. بلکه به عبارتی اقدام به تأسیس شهری جدید برای پایتختی نمود. خان قاجار توانست نه تنها پایتخت مستقلی برای خود، بلکه شهری جدید برای پایتختی ایران بسازد. تهران یک شهر و پایتخت جدید الاحداث بود که توسط آقا محمد خان قاجار طراحی شد تا در آینده رسالت های بزرگی را بر عهده بگیرد. معمولاً شهرها به شکل طبیعی، سنتی و غیر ارادی شکل می گیرند ولی تهران طراحی و مهندسی شد نه اینکه در یک فرایند تاریخی و به شکل سنتی شکل گرفته باشد. کاخ های حکومتی، مقرهای نظامی و پادگانها، بازار و مناطق مسکونی همه طراحی شدند و تهران جدید ساخته شد. هم دستاوردهای تاریخ شهرها و تمدن

ایرانی - اسلامی در ذهن سازندگان قرار داشت و هم مقتضیات جدیدی که پیش آمده بود، برای ساختن تهران مد نظر بود. در آن زمان شهرهای کمی در جهان وجود داشت که مهندسی شده و ساخته شوند. از جمله آنها پترزبورگ در روسیه بود که توسط پتر کبیر به عنوان یک شهر جدید طراحی و ساخته شد. «مسیو اولیویه» سیاستمدار و پزشک فرانسوی، در یادداشت های خود می نویسد:

آقا محمد شاه که پایتخت خود را در این شهر قرار داد، کاروانسرایهای خوب و مکان های مرغوب بنا کرد. چنانکه امروزه تهران بهترین شهر های مملکت ایران شمرده می شود. ارک و عمارت شاهی، کمال وسعت و نیکویی عمارت و زینت باغ و فراوانی آب را دارد این ارک در طرف شمالی شهر واقع شده و به قدر یک چهارم شهر بزرگی دارد و مانند خود شهر به شکل مربع با دیوارهای بلند و عریض با خندقی پهن و عمیق، مصون و محفوظ است و تمامی این حصار از گل ساخته شده است. حصار شهر، همان طور که گفته شد، مربع است و به مقدار دو میل (هر میل ۱۶۰۰ متر) بیشتر دور دارد، اما به قدر نصف داخل آن مسکون نیست. باغهای وسیع پر از درخت میوه در آن است و در وسط هر ضلعی از بارو، دروازه ای ساخته اند که به هنگام ضرورت و محاصره، به وسیله برج های گرد و مدور، که به قدر سیصد قدم بیشتر است و دو عراده توپ در آن می توان جای داد، شهر و دروازه ها محفوظ می مانند. (الیویه، سفرنامه الیویه، ترجمه محمد طاهر میرزا، تهران: اطلاعات، چاپ اول، ۱۳۷۱، صص ۶۷، ۶۸)

شهر کوچک یا قریه تهران که سهم تعیین کننده ای در معادلات اجتماعی و سیاسی آن روزگار نداشت؛ با ورود خان قاجار، تبدیل به یک شهر قاجاری شد و وابستگان به حکومت، بدنه اصلی شهر را تشکیل می دهند. سلطه حکومت بر این پایتخت و شهر جدید کامل و همه جانبه بود و هیچ نهاد مستقل از حکومت را حتی در بخشهای غیر سیاسی، نمی شد در آن پیدا نمود. حکومت جدیدی که بنیان گذاشته شد، می خواست فاصله لازم را بین خود و لایه های گوناگون مردمی، بوجود آورده و حفظ نماید. حکومت باید می توانست به صورت مطلقه عمل کند و این امر به چنان فاصله ای نیازمند بود. در ساخت نقشه داخل شهر تهران هم این معنی مورد توجه بود و مکان یابی بازار و مساجد و مناطق مسکونی و مراکز دولتی و نظامی و کاخ های سلطنتی به گونه ای انجام می شد که بتواند اهداف حکومت جدید را تسهیل نماید. تهران به صورت یک شهر حکومتی شکل گرفت.

آنهایی که در آن گرد آمدند، انس با حکومت داشته و مدعیان حکومت بودند. عمدتاً ایل قاجار و سران آن و بعدها شاهزادگان بی شمار قاجاری بودند که ساکن تهران شدند و علاوه بر آنها بعضی از سران طوایف و قبایل هم بودند که به نوعی گروگان حکومت قاجار بودند و به هرصورت در حال و هوای حکومت سیر می کردند. به هر حال، حکومت بر سایر نقاط کشور به گونه‌ی یک فرهنگ عمومی در شهر تهران تثبیت شد و سکونت در تهران را از حالت عادی آن خارج کرد و رنگ حکومتی به آن داد. زبان محاوره ای هم که در تهران رایج شد، زبان ادیبان و مستوفیان بود که نوعاً از ادبیات سعدی الهام می گرفتند و عاری از ویژگیهای زبانهای محلی بود و بنوعی تبدیل به زبان معیار فارسی شد.

بنای تهران بر مهاجر پذیری گذاشته شد و آقا محمد خان مهاجرت به تهران را تشویق می کرد. ورود به تهران و سکونت در تهران آزاد بود، ولی خروج از آن احتیاج به مجوز داشت. تهران یک شهر مهاجر نشین بود و همه اقوام و ساکنان مناطق مختلف کشور می توانستند به تهران مهاجرت و در آن ساکن شوند و در این امر، احساس تکلف و مشقت ننمایند. از همه اقوام و مناطق ایران، نمایندگانی در تهران یافت می شد و در واقع یک نسبت مساوی بین مناطق مختلف کشور با مرکز حکومت برقرار می گردید. تهران آئینه تمام نمایی از قومیتها و مناطق مختلف ایران می شود و تجربه نوینی از همزیستی ملی را شکل می دهد. «مسیو اولیویه» با توجه به ویژگی مهاجر پذیری تهران می نویسد:

با وجود سعی و کوشش زیادی که آقا محمد شاه در ازیاد جمعیت شهر به عمل می آورد و حمایت و اعانتی که از کسبه و تجار می کند، خاصه آنهایی که به تازگی به تهران مهاجرت کرده در آن شهر مسکن می کنند، هنوز جمعیت آن تاریخی که ما وارد شدیم (۱۲۱۱ هجری قمری) بیشتر از پانزده هزار کس نبود. قراول و عملجات دیوانی را نیز که به قدر سه هزار نفر می شدند ضمن این جمعیت به شمار آورده به نظر می رسد که اگر جانشینان آقا محمد شاه در این شهر سلطنت کنند جمعیت این شهر بسیار عظیم شود. (همان، ص ۶۹)

«مسیو اولیویه» آن گاه به مقررات خروج از تهران اشاره کرده می نویسد: به علت آنکه در تهران بسیاری از اشخاص، از بزرگان و روسای قبایل، به عنوان گروگان آقا محمد خان قاجار وجود دارند که حق خروج از پایتخت را ندارند، در این صورت هر کس به تهران داخل می شد مانعی نبود، اما هر

کس می خواست از دروازه بیرون رود باید از حاکم شهر اجازه مخصوص می گرفت و الا مانع می شدند. (همان، ص ۷۰)

این مهاجرین و تازه واردین به شهر فاقد پیشینه و مناسبات اجتماعی قبلی در تهران بودند و استحکام شخصیتی و هویتی لازم برای زندگی مدنی را نداشتند و نمی توانستند هویتی جز وابستگی به حکومت داشته باشند. این امر برای حکومت کردن مناسب دیده می شد و سلطه حکومت را کامل می کرد. افرادی که به هر حال دارای استحکام اجتماعی در شهر خود بودند و اگر در شهر خودشان مورد تعرض حکومت قرار می گرفتند، عکس العمل اجتماعی را در پی داشت و حمایت می شدند؛ اینک که ساکن تهران می شدند، تکیه گاه اجتماعی نداشتند و دچار احساس غربت می گشتند. حیات اجتماعی خود را وابسته به حکومت می دیدند و مجبور بودند ارتباط خود را با حکومت تنظیم نمایند. این وضعیت برای متشخصین شهرهای دیگر که در تهران سکنی می گزیدند، وجود داشت و حتی علمای بزرگ که در شهر و منطقه خودشان دارای جایگاه سیاسی و اجتماعی قابل توجهی بودند؛ با اسکان در تهران، فقدان آن موقعیت را احساس می کردند. چنانکه در حادثه گریبایدف مشاهده می کنیم که مجتهد طراز اول مرحوم میرزا مسیح مجتهد را از تهران تبعید می کنند، ولی مردم اعتراضی نمی کنند. در صورتی که اگر این امر در یکی از شهرهای دیگر اتفاق می افتاد، عکس العمل جدی تری را به دنبال داشت. به هر حال این تنهایی و غربت ساکنین تهران و نداشتن حمایت اجتماعی در مقابل تعديات حکومت، آثار سیاسی و اجتماعی خاص خود را داشت که قابل بررسی های بیشتر است.

۴. تهران، مرکز هویت ملی ایرانی

تحولات هویت ملی ایرانی در مسیری قرار گرفته بود که در قالب یک شهر متجلی شود. قرن سیزدهم با ظهور تهران به عنوان پایتخت و تجلی هویت ملی ایرانی، ممتاز می شود. با پایتختی تهران، مرکزی برای هویت ملی ایرانی پیدا شد. این امر بی سابقه بود و پایتخت های قبلی در حکومت های گذشته، فاقد ویژگی هایی بودند که بتوانند به عنوان مرکز و پایتخت هویت ملی ایرانی جلوه کنند. تهران به عنوان شهری که برای پایتختی ساخته می شود و نه اینکه در گذر حوادث تاریخی شکل گرفته باشد، نمایان می شود و در این ساخته شدن شهر تهران، می توان عناصر ملیت ایرانی را به خوبی

مشاهده کرد. هرچند که این ویژگیها در حال تکوین بود و تا ظهور شایسته خود، زمان زیادی را لازم داشت.

البته تهرانی که ساخته می شود، از لحاظ هویتی تحت تأثیر پایتخت سابق صفویان یعنی شهر قزوین قرار دارد و به نوعی خود را ادامه آن تلقی می کند. جنگهای ایران و روس هم سبب گردید که ویژگی دیگر پایتخت دولت قاجاری آن باشد که مقرر استقرار ولیعهد، خارج از آن قرار گیرد. شاه آینده، دوره ولایتعهدی خود را دور از مرکز حکومت سپری می کرد. تبریز، که بار اصلی جنگها را بدوش کشیده بود و همینطور نگرانی های بعدی از سیاستهای روسیه و عثمانی را احساس می کرد؛ مقرر ولیعهد شد و این امر نوعی جایگاه هویتی را برای آن در عرض پایتخت فراهم می نمود. هرچند که حکومت با تعیین کفیل حکومت آذربایجان، نظارتی هم بر ولیعهد اعمال می کرد که به نوعی مسیر سیاست دولت را هم نمایان می کرد.

به هر حال تهران به عنوان پایتخت و مرکز کشور شیعه، نسبت وثیقی هم با بنیادهای مذهبی داشت. این شهر در رقابت با عثمانیان لقب "دارالخلافة" پیدا کرد و همچنین حضور فقهای شیعه را در ساختار سیاسی و اجتماعی خود، نهادینه نمود. طرح علنی بحث ولایت فقیه و همچنین حضور مقتدرانه علمای دینی در کنار قدرت سلطنت را می توان از ویژگیهای پایتخت جدید دانست. بطور نمونه باید به حضور برغانی ها در تهران اشاره کرد که مجتهد برغانی نظریه «ولایت فقیه» را مطرح و حکومت پادشاهی را نامشروع اعلام می کند. در پی تداوم علمی و عملی این بحث، علمای طراز اول تهران از سوی شاه به کاخ گلستان دعوت می شوند. جلسه مذاکرات فقهی در حضور شاه شروع می شود و مجتهد برغانی نظریه «رهبری فقیهان در عصر غیبت کبری» را عنوان می کند. برادرش شیخ محمد صالح نیز در تأیید آن، ادله خود را بیان می کند. گروهی از علمای حاضر در جلسه، سخنان برغانی و برادرش را تأیید و تصدیق می کنند ولی شیخ ملا محمد علی مازندرانی معروف به «جنگلی» به دفاع از مقام سلطنت و نقش رهبری فتحعلی شاه، برمی خیزد. پس از درگیری لفظی، در نهایت فتحعلی شاه تصمیم می گیرد که برغانی و برادرانش را به عراق تبعید کند. (تنکابنی، ص ۳۱-۳۲). نقش میرزا مسیح مجتهد تهران نیز در بسیج مردم که به قتل سفیر روس گریبایدوف منجر شد، به خوبی این حضور و تأثیر گذاری فقهای شیعه را در پایتخت نمایان می سازد.

مرکزیت سیاسی تهران به نوعی در مناسبت با حوزه علمی قم شکل می گیرد و می داند که باید بخشی از حیات سیاسی را با آن تقسیم نماید. هرچند که تا اوایل حکومت

ناصرالدین شاه، اصفهان پایتخت مذهبی کشور و مرکز تجمع عمده روحانیون و مجتهدان ایران بود؛ اما با حضور میرزای قمی و توجه خاصی که فتحعلیشاه به قم مبذول می داشت، زمینه های مرکزیت مذهبی آن شهر فراهم آمد. شاه قم را «دارالایمان» نام نهاد و به تعمیر و تزیین حرم حضرت معصومه (سلام الله علیها) پرداخت و مدرسه فیضیه نیز در این زمان ساخته شد. وی حتی در این شهر مقبره ای برای خود بنا کرد که بعد در آن به خاک سپرده شد.

اهمیت شهر قم با آمدن میرزای قمی زیاد شد و به مرور ایام علما و فضلا و مؤمنین برای درک حضور میرزا به قم شتافتند و در شمار مراکز علمی درآمد. مرحوم میرزا در زهد و ورع و فقاہت مقدم بر همه و رئیس امور دینی و دنیوی مسلمین بود و مرجعیت داشت. فتحعلی شاه نیز نسبت به وی احترام زیادی ابراز می داشت و مقام او را بزرگ می دانست و در پی آن بود که مرحوم میرزا را به تهران آورده و باعث تقویت پایتخت شود. از او درخواست نمود که امامت جماعت مسجد جامع تهران را بپذیرد. شاید هم از حضور و استقلال میرزا در قم نگران بود. به هر حال میرزای قمی چنین تقاضایی را نپذیرفت (تنکابنی، ۱۳۸۴: ۱۴۳). قم مرکز مستقل روحانیون و حوزه علمی داخل کشور شد که البته نزدیک پایتخت و در جریان تحولات سیاسی آن قرار داشت. هرچند که این امر مانع از آن نبود که پایتخت هم حوزه علمی مستقلی را داشته باشد. آن چیزی که مدرسه مروی متکفل اصلی آن شد.

محمد حسین خان مروی که وزیر فتحعلی شاه بود، مسجد و مدرسه مروی یا فخریه را در سال ۱۲۳۱ قمری ساخت و بعدها موقوفات زیادی نیز بر آن افزود. (اعتماد السلطنه، روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه، ۲۵۳۶، ص: ۱۳۳) این مدرسه یکی از مدارس معروف و مشهور تهران و ایران بوده است. از همان ابتدا بسیاری از بزرگان و دانشمندان ایران در این مدرسه به تحصیل علم پرداخته اند. متن سند موقوفه و دقت در تنظیم آن نشان دهنده توجه مرحوم مروی به ظرایف امر تدریس علوم دینی و ارادت خاص او به سوگواری امام حسین (ع) بود. از جمله که متولی را عالم و مجتهد و صاحب نفوذ در تهران قرار داده بود که تاکنون رعایت شده است. اولین متولی و مدرس اعظم مدرسه، میرزا مسیح مجتهد تهرانی بود که فتوای قاطع او در پاسخ به کاپیتولاسیون ننگین روسها که منجر به قتل گریبایدوف توسط جمعی از مردم گردید؛ مشهور است. فتحعلی شاه قاجار ضمن عذر خواهی از دولت روس این مجتهد بزرگ را به عتبات تبعید می کند و

طبیعتاً با خروج وی از تهران تولیت مدرسه از ایشان سلب و در اختیار آیت الله میرزا محمد اندرمانی قرار می‌گیرد.

پس از ایشان مرحوم حاج ملا علی کنی عالم معروف و ذی نفوذ تهران و رهبر مبارزات مردم تهران در لغو قرارداد رویترز به عنوان سومین تولیت مدرسه و مجموعه مروی، هدایت این مرکز علمی را برعهده می‌گیرد. بعد از ریاست حاج ملاعلی در اداره امور مدرسه و مسجد، تغییرات بسیاری در شکل ظاهری و در نحوه مدیریتی مدرسه مروی به وقوع پیوست. (اعتماد السلطنه، چهل سال تاریخ ایران، ۱۳۶۳، ج ۲، ص: ۶۸۲) بعد از فوت ایشان امور اوقاف مدرسه فخریه به میرزا زین العابدین، امام جمعه دارالخلافه موکول افتاد. (همان، ج ۱، ص ۱۹۲) پس از ایشان نیز آیت الله میرزا محمد حسن آشتیانی رهبر مردم تهران در قیام تنباکو و نماینده مرجع عام شیعه مرحوم میرزای شیرازی صاحب فتوای تحریم تنباکو، متولی مسجد و مدرسه شدند.

۵. تهران، شهر فلسفی

دوره قاجار، دوره آرامش بعد از بحران است؛ فقها و حکما قدر این آرامش را خوب می‌دانستند. آرامش عمومی که در دوره قاجار و پس از دوره بحرانی بعد از سقوط صفویه پدید آمده بود؛ محیط مناسبی برای آموزشها و تکاپوهای فلسفی فراهم می‌کرد. از تاسیس قاجاریه ۱۱۹۳ تا سال ۱۲۴۰ق، دوره طلایی محسوب می‌شود، در این دوره هنوز دور دوم جنگ‌های ایران و روس شروع نشده بود، در این دوره رضایت عمومی وجود داشت، در همین دوره است که مرحوم آقا عبدالله زنوزی، در سال ۱۲۳۷ق - با دعوت - از اصفهان به تهران آمد؛ کتاب لمعات الهیه در همین دوره یعنی حدود سال ۱۲۴۰ق نوشته شده که در آن از فتحعلی شاه تجلیل شده است. البته فتحعلی شاه کسی است که حتی در خارج از ایران (مانند عتبات عالیات) هم به او امیدوار بودند، به نحوی که وقتی وهابی‌ها به کربلا و نجف حمله کردند؛ همه انتظار داشتند فتحعلی شاه با آنها برخورد کند. این دوره حتی در خارج از ایران نیز برای ایران طلایی است، ولی با عهد نامه ترکمنچای و دوره دوم جنگ‌های ایران و روس، بحران وارد می‌شود. بین علما و حکومت تنش ایجاد شد؛ قصه مرحوم میرزا مسیح مجتهد نیز در بحران همین دوره اتفاق افتاد.

دوره محمد شاه قاجار دوره عدول از سیاست های فتحعلی شاه است. در این دوره محمد شاه با همکاری میرزا آقاسی تلاش می‌کرد نظام مبتنی بر تصوف را ایجاد کند،

اما بعد از محمد شاه دوباره به فضای فتحعلی شاه و آرامش نسبی بازگشت. در نگاه کلی، آرامش نسبی در کل کشور برقرار بود و این امر، فضا را برای بحث‌های فلسفی مناسب‌تر می‌نمود. درست است که در دوره قاجار، عقب‌ماندگی را داریم؛ اما همان عقب‌ماندگی توأم با آرامش روحی و رضایت نسبی بود که به رونق بحث‌های مذهبی - فلسفی و بحث‌های فقهی کمک می‌کرد. از طرف دیگر وضع جدید و غیر سنتی شهر تهران و مهندسی که در ساخت آن صورت گرفته بود، شهر را مناسب فعالیت‌های عقلی می‌کرد. طبیعی است که جنبه مهندسی ساز بودن یک شهر، دارای تأثیرات روانی و تربیتی خاصی می‌باشد. نوع تربیت ذهنی افرادی که در یک شهر مهندسی شده متولد و بزرگ می‌شوند با افرادی که در شهرهایی با کوچه و خیابان‌های نامنظم و بدون قاعده شکل گرفته باشد؛ زندگی می‌کنند، متفاوت خواهد بود و انتظار ذهنیت ریاضی بیشتری برای آنها متصور است. همچنین تفرّدی که در شهر تهران برای آدمیان پدید می‌آمد، این شهر را مناسب مرکزیت فعالیت‌های فلسفی و حکمی می‌کرد.

پایتخت شدن تهران با ذهن ریاضی که برای ساکنینش فراهم می‌آمد و همچنین احساس تنهایی، غربت و رها شدگی اجتماعی توأم با زیستن در کنار اقوام مختلف، وابستگی به حکومت توأم با عدم حمایت اجتماعی در قبال آن، شرایط کاملاً ویژه‌ای را فراهم می‌کرد که شاید بهترین وضعیت و زمینه روحی برای تأملات فلسفی و عقلی بود. به این ترتیب می‌بینیم که با آمدن یک حکیم برجسته به تهران، فضای مساعد فلسفی بوجود می‌آید و کاری را انجام می‌دهد که حضور دهها و بلکه صدها دانش‌آموخته فلسفه در شهرهای دیگر فاقد آن کارکرد هستند و در حوزه‌های شهرهای بزرگ و ریشه دار تاریخی چنین اتفاقی نیفتاده است. مکتب فلسفی در تهران ایجاد می‌شود که ویژگی‌های نظری و عملی خاص خود را دارد و آثار تعیین‌کننده آن را در زندگی امروز ایرانی می‌توان مشاهده کرد. شهر کوچک تهران که با پایتخت شدنش، مرکز سیاسی و اقتصادی ایران گردید، پس از چندی مرکز فرهنگی و فلسفی نیز شد. حوزه مهم فلسفه و عرفان تهران که در طول قرن سیزدهم و چهاردهم تداوم یافت، تشکیل گردید.

مرکزیت تهران در حوزه فلسفه، با آمدن ملا عبدالله زنوزی (م ۱۲۵۷) که پدر آقا علی زنوزی معروف به آقا علی حکیم و آقا علی مدرس است، شروع گردید. او به تقاضای محمد حسین خان مروی و درخواست فتحعلی شاه، از طرف ملا علی نوری^۱ در سال ۱۲۳۷ به تهران اعزام شد. با ورود یک فیلسوف به این شهر، چنین فضای مساعد

فلسفی بوجود می آید. در صورتی که در حوزه های شهرهای بزرگ و ریشه دار تاریخی چنین اتفاقی نیفتاده است. هرچند در این دوره، شاهد درخشش بزرگان و نمادهای معرفتی هویت ملی ایرانی چون ملا علی نوری پرچمدار حکمت متعالیه و میرزای قمی مرجع تقلید وقت هستیم که توانستند راه گشوده آقا محمد بیدآبادی و وحید بهبهانی را در دوره قاجار هم تداوم بخشند. اما اهمیت علمی و فرهنگی شهر تهران، جایگاه متمایزی را پیدا می کند.

ملا عبدالله زنوزی، که می توان او را مؤسس حوزه فلسفی تهران دانست، به عنوان استادی توانا در حکمت متعالیه صدرایی به تهران آمد و به مدت بیست سال، تا وفاتش در ۱۲۵۷، در مدرسه مروی به تدریس فلسفه پرداخت و مکتب فلسفی تهران را بنیان گذاشت.^۲ زنوزی بر برخی آثار ملاصدرا حاشیه نوشته است و برخی از آنها را استنساخ کرده است. از مهمترین آثار مستقل اوست: "انوارجلیه" در شرح «حدیث حقیقت» منسوب به کمیل بن زیاد نخعی به نقل از حضرت علی علیه السلام و "لمعات الهیه" در الاهیات به معنای اخص و به روش حکمت متعالیه که آن را به درخواست فتحعلی شاه نوشته است. هر دو اثر به فارسی است و علاوه بر اهمیت فلسفی، به لحاظ زبانی نیز مهم است. زبان فارسی فلسفی که از زمان نگارش دانشنامه علایی ابن سینا و جامع الحکمتین و دیگر آثار ناصرخسرو شکل گرفت و در آثار فارسی سهروردی و خواجه نصیرالدین طوسی به اوج کمال رسیده بود، با نگارش بعضی از رسائل فلسفی در دوره صفویه مانند "سه اصل" تداوم یافت. اما اقدام ملاعبدالله زنوزی در نگاشتن این دو اثر مهم به فارسی، در شروع دوران معاصر که شروع تهاجم فلسفی غربی هم هست؛ اهمیت مضاعف دارد. اعتلای فارسی فلسفی، عامل استحکام هویت ملی بود که رواج دوباره آن در حوزه تهران، این خلأ را پر نمود. این سنت، بعدها در آثار فرزندش، آقاعلی مدرس و حکمای دیگر ایران مانند حاج ملاهادی سبزواری نیز تداوم یافت.

ملاعبدالله زنوزی در سال ۱۲۴۰ که هنوز جنگهای دوم ایران و روس شروع نشده بود و همه در یک رضایت نسبی پیش می رفتند، کتاب لمعات الهیه را تمام می کند که چنین رضایتی را می توان در مقدمه آن ملاحظه کرد. فرزند او آقا علی مدرس^۳ نیز که در سال ۱۳۰۷ وفات یافت، به مدت چهل سال از حدود ۱۳۷۰ در تهران تدریس نمود و شکوفایی مکتب فلسفی تهران را رقم زد و دوران اصلی و پر تلاطم سلطنت ناصرالدین شاه و دوره نفوذ غربیها تا امتیاز تنباکو را شاهد بود. ظهور دو شخصیت بسیار مهم فلسفی و عرفانی را که به تهران سفر کردند، هم باید متذکر شد. حاج

ملاهادی سبزواری است که طی چند دهه حوزه فلسفه و عرفان او در سبزواری، رونق بسیار داشت. دیگری سید رضی لاریجانی (متوفی ۱۲۷۰)، از بزرگترین عرفای قرون اخیر، است. وی در اواخر عمر به دعوت میرزا اسماعیل مستوفی گرکانی، یکی از رجال قاجار، به تهران آمد و آثار ابن عربی و صدرالدین قونوی را تدریس کرد. شاگردانش از تسلط او بر علوم غریبه نیز سخن گفته‌اند.

اما حوزه فلسفی و عرفانی تهران پس از مؤسس آن، ملا عبدالله، با درخشش حکمای اربعه یعنی آقاعلی مدرس زنوزی، آقا محمدرضا قمشه‌ای، میرزا ابوالحسن جلوه‌ء و آقا میرزا حسین سبزواری تداوم یافت. در این حوزه برای هر مکتب فلسفی چون مشاء و اشراق و حکمت متعالیه، استاد متخصص آن وجود داشت. اساتید حوزه تهران به لحاظ فکری، تفکیک عرفان از تصوف می‌کردند و به تفسیر عرفانی و فلسفی توجه داشتند و احادیث معارفی را شرح می‌کردند. اساتید حوزه تهران با فلسفه غرب آشنایی داشتند. ترجمه گفتار در روش دکارت توسط ملا لاله زار یهودی به پیشنهاد گوبینو انجام شد. حوزه علمیه مروی تهران متوجه تاریخ فلسفه بود و آقاعلی مدرس زنوزی طبقات العلما را تألیف نمود. اکثر عالمان تهران، شاعر هستند و توجه به مثنوی داشتند. حوزه تهران معقول را به حوزه نجف اشرف انتقال داد و ارکان حوزه تهران که به نجف مشرف شدند، در آنجا ضمن تحصیل به تدریس معقول و معارف اشتغال داشتند. حوزه معقول قم را هم می‌توان از تبعات حوزه تهران دانست.

۶. هویت فلسفی تهران

تکوین حوزه فلسفی تهران، توأم با نمایش هویت ملی ایرانی بود و این هویت، مرکزیت خود را با تکوین هویت شهر جدید التأسیس تهران بدست می‌آورد. این حوزه در شهری شکل می‌گرفت که سنت خاصی بر اذهان مردم تأثیر عمده ای نمی‌گذاشت و در پی بدست آوردن هویت غیر سنتی و جدید خود بود. این حوزه در این فضا تکوین یافت تا تکیه گاه نظری پیدایش چنین هویتی را تأمین نماید. از ویژگیهای مهم مکتب فلسفی تهران عبارت از این است که احکام این مکتب فلسفی در خود شهر تهران هم تعین یافته است. می‌توان گفت که در مسیر تداوم حیات حوزه فلسفی تهران، شهر تهران نیز سرنوشتی به گونه یک پدیده فلسفی را تجربه می‌کند. فلسفه در تهران قوام گرفت و رشد نمود و تهران مرکز فلسفه شد تا جایی که حوزه نجف و قم از

فلسفه تهران تغذیه می کردند. این امر نمی توانست بدون ارتباط با ویژگیهای شهر تهران و نسبتی که این شهر با فلسفه برقرار می کرد اتفاق بیفتد.

این شهر که حیات سیاسی خود را از یک وضع طبیعی شروع نموده بود، بعد از حدود یک قرن و با قیام تنباکو نشان داد که هویت و شخصیت خود را پیدا کرده است و نمایشی عینی از فرایند "جسمانیة الحدوث و روحانیة البقا" را عرضه کرد. شهر تهران مظهر فلسفه و حکمت متعالیه شد که در حوزه فلسفی اش تدریس می شد. تهران حکیم داشت اما حکیم بودن، صفتی برای شهر تهران هم شد و خود تهران، حکیم گردید. تهران، در یک وضع طبیعی شکل گرفت اما در مسیر حرکتش دارای روح و هویت غیر مادی گردید. تهران با حدوث طبیعی و بقای هویتی اش دارای حیات فلسفی شد. این سده به نوعی فرایند تحقق عینی فلسفه و حکمت متعالیه در قالب هویت ملی و مظهر آن، تهران می باشد. در طی این مدت که به شکل گیری روح ملی در نهضت تنباکو ختم می شود؛ تهران هویت خود را پیدا نمود.

هرچند که اصولاً از لحاظ فلسفی می توانیم، شهر را یک پدیده انسانی و غیر مادی بدانیم؛ اما تهران به طور ویژه ای ماهیت پدیده های فلسفی را دارد. تهران دارای حیات فلسفی است و با لسان فلسفی می توان گفت که «جسمانیة الحدوث و روحانیة البقا» است. تهران، موجودی متحول و در حال حرکت جوهری است و تاریخ تحول تهران، نمایش عینی آموزه های فلسفی حکمت متعالیه می باشد. در واقع تهران نه تنها یک شهر فلسفی بود، بلکه خود، مظهر فلسفه و حکمت شده بود و از آن پس باید فلسفه و حکمت، در وضع زندگی شهری و هویتی تهران و نیز نهضت های سیاسی و اجتماعی، جستجو می شد.

قیام تنباکو بعد از گذشت حدود صد سال از تأسیس تهران و در سال ۱۳۰۷ اتفاق افتاد که سالگرد رحلت مرحوم آقاعلی مدرس زنوزی نیز هست. قبل از قیام تنباکو، می شد آقا میرزا مسیح مجتهد را تبعید کرد و هیچ اتفاق جدی اجتماعی رخ ندهد. ولی در واقعه تنباکو، وقتی ناصرالدین شاه قاجار خواست میرزا حسن آشتیانی را تبعید کند، تهران مقاومت نمود و نگذاشت این کار اتفاق بیفتد. معلوم شد تهران به وجود آمده و هویت تهران شکل گرفته است که مانع می شود حکومت به راحتی منویات خود را اجرائی کند. نمود این هویت را هم در قدرت یافتن علمایی چون حاج ملا علی کنی می توان ملاحظه کرد. در طی صد سال حکومت قاجار، حوادث عجیبی اتفاق افتاد که موجب چنین رشدی برای هویت ملی ایرانی شد؛ پیشرفتی که در تهران رقم خورد و

در قیام تنباکو خود را نشان داد. به تعبیر مرحوم میرزای بزرگ شیرازی این قیام باعث اعلامی کلمه ملت شد. از جمله این حوادث می توان به حرکت جمهوری خواهی پس از مرگ محمد شاه اشاره نمود که از مظاهر تکاپوی هویت ملی ایرانی به شمار می آید.

۷. استبداد قاجاری و جمهوری خواهی در تهران

استبداد قاجاری با معضل خاندان سلطنتی توأم بود. در نظام حکومتی قاجار، علاوه بر حاکمان قاجاری، خاندان سلطنتی هم حضور تأثیر گذاری در عرصه سیاست کشور داشتند. شرایط ویژه ای بود و خاندان قاجار در صدد تثبیت حاکمیت آخرین حکومت ایلی بر مردم و قلمرو ایران به شیوه سنتی و بدون مشارکت مردم بودند. قاجارها به دنبال یک دهه کشمکش داخلی بر سر تصاحب قدرت، اراده خود را بر وضع موجود تحمیل کرده و نظم نوینی را پدید آورده بودند. شاهان قاجار به جای آنکه به اتحاد قبایل و مشارکت دادن آنها در قدرت بیندیشند؛ مقامات حکومتی را به قاجاریه اختصاص دادند و در اختصاص مناصب حکومتی به ایل خود مصر بودند. اعمال حکومت، به واسطه ایل قاجار صورت می گرفت. از طرف دیگر توصیه اکید آقامحمدخان به جانشینش فتحعلی شاه، برای داشتن فرزندان و شاهزادگانی که هر کدام حکومت بخشی از کشور را داشته باشند؛ توانست سیاست بی نظیری را در اداره استبدادی جامعه پدید آورد. نگاهی به فهرست زنان فتحعلی شاه مشخص می کند که او با انتخاب آنان از بین ایلات و قبایل و خانواده های متنغد، سعی می کرد ادعاهای حکومتی این خاندانها را خنثی کند و تعداد زیاد شاهزادگان، این امر را آسان می کرد. برای اولین بار بود که یک طایفه و خانواده سلطنتی، با هم به قدرت می رسیدند و غیر مستقیم، بقیه متنفدین را هم شراکت می دادند. تعداد کثیر شاهزادگان قاجاری که هر کدام حکومت منطقه ای را عهده دار بودند، باعث گردید که حتی امکان مشارکت در سطوح پایین تر حکومت هم برای مردم عادی فراهم نشود. نوع استبداد قاجاری کاملاً بی سابقه بود و نه صرفاً استبداد شاه قاجار بلکه از ناحیه این خاندان هم بود. وجود یک خاندان سلطنتی که فاقد هر گونه قداستی بود و در عین حال در همه جای کشور گسترده شده و سنگینی خود را بر زندگی مردم تحمیل می کرد؛ معضلی برای زندگی سیاسی مردم ایران شده بود. سلطنت ایران مستلزم داشتن فرهنگی متناسب با آن بود که بتواند رفتار در خور شأنی را نسبت به مردم داشته باشد. اما چنین توقعی از قاجاریه و دیگر قبایل متحدش، دور از انتظار بود. قاجاریه به تعبیری آیین مملکت داری

سلجوقیان را زنده نمودند و بار دیگر حکومت ولایات، به اعضای خاندان سلطنتی سپرده شد و این همان راه و رسمی است که صفویه تقریباً برانداخته بودند. جهت دیگری که به این وضعیت استبدادی حکومت قاجاری کمک می کرد، آن بود که نقش تعیین کننده سلطنت و حکومت در سرنوشت مردم و کشور، از ناحیه مردم و بزرگان جامعه دست کم گرفته می شد. با به قدرت رسیدن قاجاریه، احساس می شد وقتی حکومت، معارضه جدی با مردم و دستگاه دینی ندارد و بلکه در جهت تقویت آن هم اقدام می کند؛ دیگر استبداد حکومت نخواهد توانست لطمه جدی به کشور وارد نماید. اما قاجار که با شیوه جدید حکومت داری خود توانست اقتدار خود را در جامعه بسط و مستحکم نماید؛ نه تنها در مقابله با هجوم خارجی به وظایف خود به عنوان نمایندگی هویت ملی ایرانی عمل نکرد؛ بلکه سیاست خود را در همراهی با آنان قرار داد. چنین وضعیتی، اعتبار و حیثیت ملی را خدشه دار نمود و در نهایت، دین مردم را هم به چالش کشید.

خاندان سلطنتی، معضلی برای حکومت هم بودند و مدعیان زیاد سلطنت از میان شاهزادگان، مشکل همیشگی برای حاکمان قاجاری بود. عباس میرزا ولیعهد فتحعلی شاه، گرفتار برادرانی بود که هر کدام داعیه جانشینی شاه را داشتند و او برای اینکه هماوران خود را از صحنه بیرون راند، حتی از فرصت جنگهای ایران و روس استفاده می کند. در عهد نامه ترکمانچای، سلطنت اعقاب خود را به تضمین روسیه گره می زند. مضافاً بر این که رابطه شاه با ولیعهد هم در وضع بی ثباتی قرار داشت. اگر عباس میرزا زنده می ماند شاید می توانست ابهت سلطنت را حفظ کند. وی در دوره ولایتعهدی خود نیز با اقدامات با اهمیتی که انجام داد نام خود را ماندگار کرد. با مرگ عباس میرزا، در دوره محمدشاه هر چند تحول عمده‌ای در جهت پیشرفت کشور اتفاق نمی افتاد، ولی تحولات اجتماعی و فکری حد اقل به طور نامحسوس به کارکرد خود ادامه می داد.

پس از قتل قائم مقام، محمد شاه معلم دوران کودکی و مراد و مرشد خود حاجی میرزا عباس بیات ایروانی معروف به حاجی میرزا آقاسی را به وزارت انتخاب کرد. همچنین میرزا آقا خان نوری را به وزارت لشکر و میرزا نصرالله اردبیلی را به وزارت وظایف برگزید. این انتخاب نشان داد که علیرغم تظاهرات متشرعانه و خردگرایانه اوایل حکومت قاجاری، عقبه صوفیانه این دولت اصالت داشت و تعیین کننده بوده است. چنین شفافیتی باعث شد که فاصله گرفتن علمای دینی و همچنین دیگر طبقات از

دولت مدّ نظر قرار گیرد و نسبت به تداوم نظام قاجاری تردید هایی بوجود آید. در دوره محمد شاه، گرداننده اصلی کشور صدر اعظم بود و این وضعیت هم به نوبه خود باعث می شد که از جایگاه سلطنت کاسته شود و قدرتهای دیگری شکل بگیرند.

به این ترتیب با مرگ محمد شاه قاجار و با توجه به سن کم جانشین او و همچنین تضعیف ابهت و اقتدار دولت قاجار، فضایی بوجود آمد که علاوه بر به هم ریختگی هایی که اتفاق افتاد، تغییراتی هم در اندیشه و عمل نخبگان جامعه پدید آید و موضوعات و افکار جدیدی مطرح شود. البته ناگفته نماند که این امر بطور عمده در سطح نخبگان قابل درک و مشاهده بود. اولین نمود عینی این تغییر و تحول در اندیشه سیاسی ایرانیان، در حرکت جمهوری خواهی گروهی کوچک و گذرا اما به شکلی بدیع و جالب توجه تجلی یافت که پس از مرگ محمدشاه درصدد ایجاد تغییر و اصلاح در نظام سیاسی ایران بودند. تهران علیرغم حضور شاهزادگان زیاد، شهر جمهوری خواهی هم شد. از فوت محمد شاه تا رسیدن ناصرالدین شاه از تبریز به تهران و جلوس بر تخت پادشاهی، ۴۵ روزی طول کشید؛ در این مدت، شاهزادگان قاجار، اعیان و اشراف، رؤسای طوایف، روحانیون و رجال اقتصادی اعلان حکومت جمهوری کردند. جهانگیر میرزا این واقعه را در کتاب خود چنین آورده است:

امرا و اهالی ایران که بالطبع به خودسری مایل و به دول خارجه نرفته و از آداب دولتداری غافلند و اکثر اوقات در هنگام فرصت ظهور این جوهره خودسریها را می نمایند. در آن وقت جمعی از خودخواهان بر سر میرزا نصراله صدرالممالک اجتماع کرده کنکاش می نمایند که باید دولت ایران را جمهور نموده و امورات دولتی را منوط به مصلحت دید جمعی باید ساخت و از این جمع مراد وجود خود آن خودخواهان بوده، ساز این ترانه را ساز می نمایند. مهدعلیا و ستر کبری که از این احوالات مستحضر می شوند برای حفظ ارگ مبارک دارالخلافه و دولتخانه همایون و ضبط خزاین و دفاین که در آن روز در قدرت و تسخیر آن خودخواهان بود به قوت عقل دورانیش، خود را به لباس موافقت ایشان ملبس ساخته به تصدیق رأی آن خودخواهان زبان گشوده منتظر ورود پادشاه شده به ضبط و ربط و تسکین غوغای عوام الناس که در چنان اوقات به اندک کاری ظاهر می شود؛ کوشیده از فضل خدا و از بخت مساعد پادشاه، دارالخلافه را که مجمع طوایف و گروه مختلف بود؛ به قوت عقل و دانایی تا ورود پادشاه جهان در لباس امن و امان نگهداری فرمودند. (تاریخ نو، صص ۳۱۷-۳۱۸).

همانطور که از روایت جهانگیر میرزا بر می آید ایرانیان برای اولین بار بدیلی برای سلطنت ارائه کردند. اما این حرکت کوچک بدیع، اصلاحگر و طرفدار تغییر به تدبیر

مهدعلیا مادر ناصرالدین شاه متوقف می شود و از بین می رود. البته نقش امیرکبیر و لشکر آذربایجان را هم در تثبیت حکومت ناصرالدین شاه نمی توان نادیده گرفت. اگر امیر کبیر با لشکری از آذربایجان، همه را سرکوب نمی کرد، ایران زیر بار سلطنت ناصرالدین شاه نمی رفت. حتی شاهزادگان قاجار اعلان جمهوری کرده بودند، فقط امیر کبیر بود که می توانست آن را سرکوب کند، و سرکوب نیز کرد؛ ولی بعد از ۳ سال به دست همین ناصرالدین شاه کشته شد.

میرزا نصراله صدرالممالک^۹ را از گردانندگان اصلی زمزمه جمهوریخواهی پس از فوت محمدشاه، نام می برند. جهانگیر میرزا، او و اطرافیانش را متهم می کند که معتقد بوده اند: «دولت ایران را باید جمهوری نموده، امورات دولتی را منوط به مصلحت دید جمعی» کرد. ولی سپهر، علت مخالفت های صدرالممالک را مخالفت شخصی وی با حاج میرزا آقاسی و تلاشی می داند که وی برای رسیدن به مقام صدراعظمی داشته و موفق نشده است.

به هر حال این حرکت جمهوری خواهی که دولت مستعجل شد، با هر نیت و قصدی هم صورت گرفته باشد؛ نشان می دهد که اندیشه برای عبور از نظام سلطنت و تأمل در نظامهای بدیلی چون جمهوریت و همچنین طرح زمینه های مردمسالاری، در مقطع زمانی آن روز اتفاق افتاده است. جالب است که این اتفاق که عمدتاً در بین رجال سیاسی و شاهزادگان ناراضی شکل گرفته بود؛ اتکای بیشتر سلطنت به قدرت نظامی و دوری از اقناع عمومی را باعث شد. حد اقل این است که سلطنت قاجاریه بعد از آن دیگر نمی توانست به عنوان مظهر و پرچم هویت ملی ایرانی نمایان شود و ایمان و وفاداری مردم را با خود داشته باشد. ایمان و وفاداری مردم در مسیری قرار گرفته بود که با فاصله گرفتن از قدرت مادی سلطنت، معطوف قدرت ملی، معنوی و دینی باشد؛ آن چیزی که در قیام تنباکو رخ نمود.

دوران ناصرالدین شاه، هرچند که آرامش نسبی دوره فتحعلی شاه را بدون حالت مذهبی آن داشت، ولی مثل سابق نبود که هر کس به تهران می آمد احساس بی پناهی می کرد که باید فقط تابع حکومت باشد. در همین دوران حاج ملا علی کنی به اندازه شاه قاجار، عرض اندام می نمود و دولت نیز احترام ایشان را نگه می داشت. با چنین وضعی در تهران، دلیلی برای انقلاب و بنیان برافکنی وجود نداشت. دوره ناصری دوره شکل گیری نهادهای مدنی و غیر دولتی در تهران است که اثر خود را در قضیه تنباکو نشان داد؛ بگونه ای که مردم در مقابل شاه ایستادگی کردند و مانع تبعید میرزا حسن

آشتیانی شدند. قضیه تنباکو، ضعف اساسی قاجار و نفوذ استعمار در ساختار حکومت را نشان داد. دولت قاجار که در جنگ‌های ایران و روس به مقاومت نکردن در مقابل دولت‌های خارجی متهم بود؛ در قضیه تنباکو، همدستی اش با اجانب علنی شد. نهضت تنباکو، کمر سلطنت را شکست و شروع مشروطیت را باعث شد. به تعبیر مرحوم شهید مدرس، قصه تنباکو ضربه‌ای بر درخت سلطنت در ایران زد که دیگر نتوانستند دوباره آن را احیاء کنند. پس از قیام تنباکو تهران پایتخت با عطف نظر به سوی مردم، گروه‌های اجتماعی را با حمایت انگیزه‌های دینی و فضا‌های عمومی اش همگرا می‌نماید تا فریاد مشروطه خواهی سر دهند و خواسته‌های عمومی و مدنی چون اجرای قانون و برقراری عدالت را خواستار شوند. با این چرخش و کارکرد است که تهران، جایگاه خود را به عنوان مظهر هویت ملی ایرانی تثبیت می‌کند و کنش‌های سیاسی و اجتماعی پایتخت ایرانی معنی می‌یابد. به این ترتیب، منزلت پایتختی تهران در حافظه جمعی و تاریخی جامعه ایرانی بیش از پیش تقویت می‌گردد. پس از آن پایتخت جوان ایرانی در بطن یک دوره متلاطم، جنگ‌های جهانی اول و دوم و دیکتاتوری رضاخان، ملی شدن نفت و کودتای ۲۸ مرداد را تجربه می‌کند و توانمندی خود را علاوه بر سیاست در حوزه‌های دینی، فرهنگی و اجتماعی هم ظاهر می‌سازد. تهران که پس از شکست جنبش مشروطه و نهضت ملی، همچنان بدنبال کسب فرصتی جهت اثبات کارکرد انقلابی خود بود؛ در پانزده خرداد و سپس در بیست و دوم بهمن، بار دیگر از خلال تجربه روزمره و ایمان دینی مردم، انقلاب اسلامی را به ثمر می‌رساند که هر آنچه پادشاهی بود را برای همیشه از بین برد. تهران به پشتیبانی و در بستر عرصه‌ها و حوزه‌های عمومی اش، همپای خرمشهر، جنگ و همپای ایران، تحریم را تاب می‌آورد تا خللی در نمایش عظمت انقلاب اسلامی رخ ننماید. این مقاومت مثال زدنی توأم با کارکرد نقاد شهر است که به پشتیبانی و حمایت نهادها و فضا‌های نوینش، خلق معنا‌های جدید را صورت می‌دهد و آماده می‌شود که الگویی اسلامی ایرانی از پیشرفت را عرضه کند و تحقق تمدن نوین اسلامی را پرچمداری نماید.

۸. نتیجه‌گیری

شهر کوچک تهران برای پایتختی مهندسی و ساخته شد. محیطی مناسب حکمت و زندگی حکیمانه فراهم می‌آمد که در اصفهان و شهرهای دیگر وجود نداشت و باعث

هجرت حکما به تهران شد. شرایط و عوامل سیاسی، اجتماعی و محیطی تهران از حکمت پشتیبانی می‌کرد و از دلایل پا گرفتن حکمت در تهران بود. حکمت در مسائل سیاسی، اجتماعی و در مواجهه با طوفان‌ها و بحران‌های آن روز نقشی را ایفا کرد و توانست جلوی فرقه سازی‌های آن دوره را بگیرد.

پایتختی تهران، تجربه جدیدی از ارتباط دستگاه فقاقت و روحانیت با مردم و حکومت را محقق می‌کرد که کارکردش بعدها در قیام تنباکو و نهضت مشروطیت آشکار گردید. محیط مناسب برای ارتباط با فضای بین الملل و سیاستهای خارجی هم از ویژگیهای پایتختی تهران است. آن هم در دوره ای که بخش‌هایی از ایران با قراردادهای مختلف جدا شد و ایران با امضای هر یک از این قراردادها، کوچک تر می‌شود. نقش تهران به عنوان نماد هویت ملی ایرانی را در ابعاد دیگری چون طرح مفاهیم جدید سیاسی و پیگیری برای تحقق آن هم می‌توان جستجو نمود. به هر حال تهران هم خودش هست و هم آئینه تمام نمایی برای ایران می‌شود و علاوه بر کالبد شهری اش، تخیل هویت ملی ایرانی را هم پشتیبانی می‌کند.

اینک تهران، راه خود را جدای از سازندگان ابتدائی آن پی می‌گیرد و استحکام هویتی خود را نشان می‌دهد. تهران امروز جامعه را می‌نماید و نگاهی هم به آینده دارد. حرف برای گفتن در دنیای کنونی دارد و افقی را برای آینده می‌گشاید و مسائل جامعه معاصر را در افق آینده طرح می‌نماید. تهران، ایرانی را مورد توجه قرار می‌دهد که قرار است در آینده تحقق پیدا کند؛ ظاهر شود و ما را بسوی خود کشد. حوادث گذشته هم در نسبت با تحقق و کاربرد هویت آینده معنی پیدا می‌کنند. تهران، تخیل است چون بحث از آن بیش از آن که مربوط به گذشته و تاریخ باشد؛ امروز و بلکه آینده جامعه را می‌نمایاند.

تهران در مواجهه با حوادث و آزمایشات سنگین، آینده را استقبال می‌نماید. آینده ای که عبارت از بین المللی شدن زندگی است که امروز را هم توجیه می‌کند. تخیل تهران، انسجام اجتماعی و وفاق ملی در جامعه ایرانی را برای آمادگی مواجهه با دیگران در دنیای کنونی بوجود می‌آورد. تهران یک ایمان، تحرک انقلابی و انتظار آینده است. انتظاراتی را برآورد نموده و تخیلات و انتظاراتی را سبب می‌شود. انتظار آینده با تهران عجین است و هویت ملی ایرانی را نیز با ویژگی انتظار تعریف می‌کند. انتظار حکومت عدل و صلح کلی و جهانی، پیام تهران و ملیت ایرانی برای بشر امروز می‌باشد.

پی‌نوشت

- ۱ ملا علی نوری (م ۱۲۴۶) که استاد مطهری او را از بزرگترین حکمای اسلامی و از معدود افرادی که به عمق فلسفه صدرافه نفهذ کرده است می شمارد، از نظر تدریس و تشکیل حوزه درسی، طولانی بودن مدت کار تدریس (قریب هفتاد سال) کم نظیر و بلکه بی نظیر بوده است. بزرگانی چون سید شفتی و حاجی کلباسی او را احترام می کردند و با وجود حکمای بزرگ دیگر در آن زمان آنچه بعد ها ادامه یافت از طریق این مرد بزرگ بود. میرزا حسن نوری فرزند ملا علی نوری راه پدر را ادامه داده و فلسفه را به نسل بعدی منتقل کرد.
- ۲ شرح حال مختصر او را فرزندش آقا علی مدرس چنین بیان می کند که «مرحوم مغفور ملاعبدالله مدرس، فرزند بیرمقلی، ملقب به باباخان (مسقط رأسش قریه زنوز از مضافات و توابع مرند از قراء تبریز) در بدایت سن، از زنوز به خوی رفت و به تحصیل علوم عربیه و ادبیه مشغول شد و به اقصی الغایه تحصیل نمود چنانکه به ملاعبدالله نحوی معروف شد. از خوی به کربلا رفت و در خدمت آقا سید علی طباطبایی صاحب کتاب ریاض، مشهور بشرح کبیر بتحصیل علم اصول فقه مشغول شد. پس از چندی به دارالایمان قم رفت و در خدمت مرحوم میرزا ابوالقاسم قمی صاحب کتاب قوانین الاصول به خواندن آن کتاب مواظبت نمود. پس از فراغ به اصفهان رفت و خدمت مرحوم ملاعلی نوری به تحصیل علوم حکمیه و در خدمت مرحوم آقا سیدمحمد ولد آقا سید علی طباطبایی مذکور به تحصیل علم اصول فقه و خدمت مرحوم حاج سید محمد باقررشتی بتحصیل علم فقه مشغول شد و در علوم ریاضیه بقدر امکان تحصیل نمود».
- ۳ آقاعلی در سال ۱۲۳۴ق متولد شده است. وی در سه سالگی به دلیل دعوت فتحعلی شاه از پدرش، به تهران آمد. فتحعلی شاه قاجار در سال ۱۲۱۲ق به پادشاهی رسید و تا سال ۱۲۵۰ پادشاه ایران بود. بعد از ایشان محمد شاه قاجار به پادشاهی رسید، ۱۴ سال حکومت کرد و در سال ۱۲۶۴ از دنیا رفت؛ بعد از او ناصرالدین شاه قاجار به سلطنت رسید، تا سال ۱۳۱۳ق یعنی ۵۰ سال پادشاه ایران بود. آقاعلی مدرس بعد از فوت پدرش، برای تحصیل به نقاط مختلفی از جمله نجف اشرف رفت و در سال ۱۲۷۰ق به تهران بازگشت و در سال ۱۳۰۷ق، دوره ناصرالدین شاه، از دنیا رفته است. با بررسی تاریخ های فوق؛ آقاعلی، هنگام فوت فتحعلی شاه، ۱۶ ساله و هنگام فوت محمد شاه ۳۰ ساله بود، وقتی ناصرالدین شاه به پادشاهی رسید، ایشان هنوز به تهران بازنگشته بود. وی تقریباً ۶ سال بعد از شروع سلطنت ناصرالدین شاه، یعنی سال ۱۲۷۰ق به تهران بازگشت. بنا براین اگر از ورودش (۱۲۷۰) تا آخر عمرش (۱۳۰۷) در تهران به تدریس و تدوین مشغول بوده باشد، ۳۷ سال در تهران دوره ناصری به تدریس مشغول بود.
- ۴ میرزا ابوالحسن جلوه تا آخر عمر مجرد بود و در مدرسه حجره داشت؛ وقتی ناصرالدین شاه به مدرسه می آمد تا آقای جلوه را ببیند. آقای جلوه می گفت: الان حالم خوش نیست، بروید،

وقت دیگری بیاید. میرزای جلوه نوشته است: تا از اقامت اصفهان به جهت شیوع تهیدستی و اصرار در عیب جویی و متعرض شدن مردمان به یکدیگر و واجب الاطاعه دانستن برخی خود راه، دلتنگ شدم و به تهران آمدم و برحسب انس و عادت و عدم قدرت بر منزل علی حده، به مدرسه دارالشفاء فرود آمدم.

۵ میرزا نصراله ملقب به صدرالممالک در اوایل عمر برای تحصیل از اردبیل به اصفهان رفت و مدتی را صرف فراگیری علوم رسمی کرد و سپس به تصوف تمایل نشان داد و به خدمت حسین علی شاه رسید. نایب السلطنه عباس میرزا، وی را برای تعلیم فرزندش محمد میرزا به تبریز فراخواند و چون محمد میرزا به سلطنت رسید، میرزا نصراله از افراد مطرح برای تصدی صدارت عظمی بود که این شانس به میرزا آقاسی رسید. وی نیز به لقب صدرالممالک مفتخر گردید. بعد از مرگ محمدشاه قاجار و وزارت امیرکبیر، میرزا نصراله به قم فرستاده شد و بعد از شورش سربازان در تهران، وی را به همراه هواخواهانش به کرمانشاهان تبعید کردند و در آنجا از دنیا رفت که جنازه اش به نجف اشرف منتقل و به خاک سپرده شد.

کتابنامه

- آبادیان، حسین (۱۳۸۰). *روایت ایرانی جنگ‌های ایران و روس*، تهران، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی.
- آذر، حسین؛ آهنگ (۱۳۶۹). *سروش تاریخ جنگ‌های ایران و روس*، تصحیح امیرهوشنگ آذر، تهران، ناشر مصحح.
- آوری، پیتر (۱۳۸۷). *تاریخ ایران (افشاریه و زندیه و قاجاریه)*، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران: جامی.
- اعتماد السلطنه، محمد حسن (۱۳۶۷). *منتظم ناصری*، تهران، دنیای کتاب، صص ۱۴۰-۱۵۰.
- اعتماد السلطنه، محمد حسن (۱۳۵۶). *روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه*، تهران: امیرکبیر، سوم.
- اعتماد السلطنه، محمد حسن (۱۳۶۳). *چهل سال تاریخ ایران، یا المآثر والآثار*، تهران: اساطیر؛ اول.
- امین، سید محسن (۱۳۷۴). *اعیان الشیعه*، تحقیق: حسن امین، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. ج ۳، ص ۱۸۴.
- بامداد، مهدی (۱۳۵۷). *شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هـ ق*، تهران: کنار فروشی زوار، دوم.
- تنکابنی، میرزا محمد (۱۳۶۴). *قصص العلماء*؛ تهران، انتشارات علمیه اسلامی؛ (تنکابنی، محمد بن سلیمان (۱۳۸۳). *قصص العلماء*، تصحیح محمدرضا برزگر، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ص ۲۱).
- تهرانی، آغابزرگ (۱۴۰۴). *طبقات اعلام الشیعه*، قرن ۱۳، یا الکرام البرره، مشهد: دارالمرتضی للنشر.
- جهانگیر میرزا (۱۳۲۷). *تاریخ نو*، به کوشش عباس اقبال، تهران، کتابخانه علی اکبر علمی و شرکاء

- دوانی، علی (۱۳۶۰). *نهضت روحانیون ایران؛ انتشارات بنیاد امام رضا(ع)*.
- سایکس، سرپرسی (۱۳۷۰). *تاریخ ایران*، ترجمه گیلانی، تهران، دنیای کتاب.
- سپهر، محمد تقی (۱۳۷۱). *ناسخ التواریخ*، به اهتمام جمشید کیانفر، ج ۱، تهران، اساطیر، سپهر؛ ناسخ التواریخ، تهران، کتابفروشی اسلامی، ۵۳، ص ۴۷۲.
- شریف رازی، محمد (بی تا). *اختران فروزان ری طهران یا تذکره المقابر*، قم: مکتبه ی الزهرا، اول.
- الگار، حامد (۱۳۵۹). *نقش روحانیت پیشرو در دوره قاجار*، تهران، توس، ۵۵، ص ۱۰۴.
- الگار، حامد (۱۳۹۶). *دین و دولت در ایران*، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران، توس.
- گیوم آنتوان اولیویه (۱۳۷۱). *سفرنامه اولیویه: تاریخ اجتماعی - اقتصادی ایران در دوران آغازین عصر قاجاریه؛ ترجمه محمدطاهر میرزا، اطلاعات، چاپ ۱*.
- مدرس تبریزی، محمد علی (۱۳۷۴). *ریحانه الادب*، تهران، خیام، چهارم.
- مستوفی انصاری، میرزاسعود، (۱۳۴۹)، *تاریخ زندگانی عباس میرزا نایب السلطنه*، به کوشش محمد گلبن، تهران، مستوفی.
- مفتون دنبلی، عبدالرزاق؛ *مآثر سلطانیه (۱۳۵۱)*. *تاریخ جنگهای ایران و روس*، به اهتمام غلامحسین صدری افشار، تهران، ابن سینا.
- ملکم، سرجان (۱۳۶۲). *تاریخ ایران*، ج ۲، ترجمه فخر داعی، تهران: دنیای کتاب. (ملکم، ۱۳۸۰، *تاریخ کامل ایران*، ترجمه اسماعیل حیرت، تاریخ ایران، تهران، افسون، ص ۱۸۳).
- ورهرام، غلامرضا (۱۳۸۵). *تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در عصر زند؛ معین، چاپ ۱ سال*
- ورهرام، غلامرضا (۱۳۸۵). *نظام سیاسی و سازمان‌های اجتماعی ایران در عصر قاجار؛ معین؛ چاپ ۱*.